

چگونگی مواجهه با تمدن غرب در تدوین و تحقق الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

محمدجواد حاجی احمدی^۱

چکیده:

هر تمدنی که بخواهد استحکام و استمرار پیدا کند باید موضع خود را نسبت به مبانی و دستاوردهای سایر تمدن‌های زنده مشخص نماید. در غیر اینصورت پیش از تثبیت، محکوم به استحاله و ذوب شدن در گفتمان سایر تمدن‌هاست. ایران که پس از انقلاب اسلامی داعیه‌دار حرکت به سمت تمدن اسلامی و تدوین و تحقق الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت می‌باشد، باید ابعاد مختلف مواجهه خود با تمدن غرب را از اجمال به تفصیل برساند. در میان متفکرین سه دیدگاه در این مواجهه وجود دارد: دسته اول تماماً غربی شدن را پیشنهاد می‌کنند. دسته دوم برخورد گزینشی، و پذیرش خوبی‌های غرب و نفی بدی‌های آن را راهکار صحیح می‌دانند و دسته سوم نیز غرب را به مثابه یک کلیت واحد، و برخورد گزینشی با آن را محکوم به شکست می‌دانند. در این میان تفکری هست که رگه‌هایی از جریان دوم و سوم را در خود دارد ولی در بسیاری ابعاد مسیر خود را از آن‌ها جدا می‌کند. این دیدگاه بیان می‌کند که تمدن غرب از جلوه‌هایی از حقیقت را داراست و نمی‌توان آن را کاملاً ظلمانی و بی‌بهره از نور دانست لذا وظیفه ما در این مواجهه آن است که با احیای عزت و هویت که دو بُعد انگیزشی و معرفتی تمدن‌سازی هستند، برخی مفاهیم و دستاوردهای غرب را به استخدام و حتی تصرف خود درآوریم. به نظر می‌رسد احیاگر این دیدگاه در قرن اخیر امام خمینی (ره) بوده‌اند که این نظریه باید در ابعاد مختلف، بررسی، تبیین و عملیاتی شود.

واژه‌های کلیدی: تمدن سازی، تمدن غرب، کلیت واحد، گزینش، تصرف، هویت، عزت

۱- مقدمه

از اواخر صفویه و با آغاز دوره قاجار و به موازات آن، محکم شدن ستون‌های ساختمان تمدن غرب، استعمار شکل گرفته در غرب، نگاه ویژه‌ای به خاورمیانه و به خصوص ایران معطوف کرد و در پی آن هجمه‌ای همه جانبه که در هر دوره جلوه‌ای از آن نمایان تر بوده است، به کشورمان شکل گرفت و این هجمه تا حدود زیادی موفق بود و به خصوص در سطح نخبگان، پذیرش بالایی داشت. این پذیرش کم

^۱. دانشگاه صنعتی اصفهان، mjhajahmadi@gmail.com



چون و چرای غرب در کشورمان تا انقلاب اسلامی ادامه داشته است و لذا پس از انقلاب، ما از صفر شروع نکرده‌ایم و کشورمان در سطوح مختلف، از سیستم آموزشی گرفته تا بروکراسی اداری تا سبک زندگی و تفکر مردم، آشنایی زیادی با تمدن غرب و الگویی که غرب ارائه می‌کند داشته و این تفکر توانسته است لایه‌هایی از زندگی مسلمان ایرانی را فتح کند. لذا از دو حیث عمده، غرب شناسی و اتخاذ استراتژی دقیق و عملیاتی برای مواجهه با آن در پیش‌برد اهداف انقلاب اهمیت اساسی دارد:

- ۱- غرب حقیقتی است که در جامعه ما وجود دارد و ابداً یک موضوع بیگانه با ما نیست.
- ۲- غرب احتمالاً دشمن ماست و لذاست که باید این دشمن شناخته شود تا بتوان دفاع و تهاجم در سطح تمدنی را متناسب با این شناخت مدیریت کرد.

پس از شناخت غرب که موضوع اصلی ما در این مقاله نیست، نوبت به جهت گیری و برخورد روش‌مند با این پدیده می‌رسد که در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت از جایگاه مهمی برخوردار است. این برخورد باید چه رویکردی به غرب داشته باشد؟ تا چه میزان عملیاتی است؟ با چه شناختی از انقلاب و هویت اسلامی-ایرانی این برخورد تئوریزه شده است؟ و در این نوشتار سعی شده که پاسخی مختصر به این سؤالات داده شود.

اندیشمندان و متفکرانی که با گرایش‌های مختلف در این زمینه صاحب نظرند، سه استراتژی عمده را در راه این رویارویی همه‌جانبه پیشنهاد می‌دهند که پس از بررسی این نظرات، به ارائه یک جمع‌بندی راه‌گشا پرداخته می‌شود.

۲- دسته اول؛ تماماً غربی شدن:

این دسته از متفکرین بر این باورند که غرب دقیقاً همان نقطه‌ای است که آمال و آرزوهای یک تمدن انسانی در آن محقق می‌شود و نسخه‌ای که برای کشورهای در حال توسعه تجویز می‌کنند، همان راهی است که غرب در مسیر توسعه خود طی کرده و همان مناسباتی است که تمدن غربی بر آن استوار است.

هرچند باور این گروه، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه خریدار دارد و حاکمان و متفکرین آن کشورها در آرزوی فتح قله‌هایی هستند که امروز، غرب بر فراز آن‌ها ایستاده، ولی در جمهوری اسلامی ایران، به علت ذات الهی حرکت انقلابی مردم و زعامت فقها بر آن، این نظریه، حداقل در ساحت نظر، جایگاهی ندارد؛ هرچند شاید در عمل و مدیریت جامعه، در دوره‌هایی پس از انقلاب عمیقاً غربی عمل کرده باشیم و مدیریت غربی بر جامعه اسلامی-ایرانی اعمال نموده باشیم.

متفکرین این دسته که از آن‌ها با عنوان روشنفکران یاد می‌شود، در صد و پنجاه سال اخیر در کشور نقش مهمی ایفا نموده‌اند و نفوذ کلام زیادی بر شاهان و درباریان کشور داشته‌اند و در بسیاری سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان مؤثر بوده‌اند. ادامه روند این اظهار نظرها پس از انقلاب در میان روشنفکران شاید از این جهت باشد که این گروه، از یک سو، عمق حرکت شیعه در تاریخ خود و بروز شدیدالقولای آن در انقلاب اسلامی را نمی‌فهمند و از سوی دیگر، در برابر پیشرفت‌های غرب مبهوت و مرعوب هستند و همانطور که غرب می‌خواهد، نمی‌توانند ایجابی برای تمدنی غیر از غرب در جهان قائل باشند.

هرچند این جریان فکری، در تدوین الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت جایگاهی ندارد و اساساً اقدام به تدوین چنین الگویی تحت این عنوان، با تماماً غربی شدن در تضاد است ولی بررسی ابعاد مختلف چرایی باطل بودن این نظر نزد اسلام و مسلمانان می‌تواند در ادامه بحث به ما کمک کند. غرب شناسان، با هرگرایشی-موافق یا مخالف تمدن غرب- بر این باورند که روح مدرنیته اومانیسیم یا انسان محوری است، حال آنکه روح تمدن اسلامی و آنچه مطلوب یک جامعه دینی است، خدامحوری است. اعتقاد به خالق حکیم عنصر اصلی تمدن اسلامی است.

فرانسیس بیکن را آغازگر دوران مدرن می‌دانند و در حقیقت اوست که مبانی تمدن فعلی غرب را تئوریزه کرده است. این بیکن بوده که حق تغییر و تصرف در طبیعت را بدون هیچ خط قرمزی مجاز می‌شمارد و غایت و تکامل انسان را در این معرفی می‌کند. وی به بشر پیشنهاد می‌کند که بهشت آسمانی را در زمین محقق کند و از آسمان قطع نظر کند:

«ملکوت بشر جدید زمین است و راه رسیدن به این ملکوت، علم جدید است.» (وستفال، ۱۳۷۹، ص ۹۰)

او در جایی دیگر می‌گوید:

«اگر چه آدم ابوالبشر به سبب هبوط، سلطه و اقتدارش بر جهان مصنوع را که از آغاز برای او مقرر شده بود از دست داد، هنوز نوعی سلطه فرعی بر طبیعت برای آدمی باقی مانده است که به رغم اشتباه نابخردانه‌اش اگر سخت بکوشد بدان دست خواهد یافت. علم جدید آن آرمان از دست رفته بشر را برآورده خواهد ساخت و جبرانی برای هبوط او خواهد بود.» (باترفیلد، ۱۳۷۹، صص ۹۶-۹۷)

امثال دکارت نظریه‌های بیکن را در قالب نظریات فلسفی به تفصیل می‌رسانند و به نوعی ادامه‌دهنده مکتبی هستند که او پایه‌گذاری کرده است.

«دکارت با اثبات نفس انسان به عنوان یقینی‌ترین حقایق، تلویحاً خدا شدن انسان را اعلام می‌دارد. متفکران پس از او با انکار حتی «دئیسم»، تصریحاً خدا را مظهر و مخلوق بشر و بشر را خدا می‌انگارند،

و این با قرن نوزدهم آغاز می‌گردد؛ عصری که در آن نظریه ترقی و تجدد بالتّمام در سیستم‌های بزرگ فلسفی تبیین می‌شود. در این عصر آخرین مرتبه تفکر منطقی، فلسفی، سیاسی و هنری جدید متحقّق می‌گردد. هر آن چه که در آغاز با حضور و حیرت و به اجمال به ظهور آمده بود، در پایان با حصول تفصیل متحقّق می‌شود.» (مددپور، ۱۳۹۰)

کرلیس لامنت که از سخن‌پردازان اومانیسم است در کتاب فلسفه اومانیسم می‌گوید:

«اومانیسم معتقد است که جهان از ماده و انرژی ساخته شده و ماوراءالطبیعه وجود ندارد. غیرواقعی بودن ماوراءالطبیعه به این معناست که اولاً در سطح بشری، انسان‌ها دارای روح جاودان و غیرمادی نیستند و ثانیاً، در سطح جهانی، عالم صاحب خدای غیرمادی و فناپذیر نیست.» (لامنت، ۱۹۷۷، ۱۱۶)

با این اختصار، دانستیم که مبانی فلسفی تمدن غرب با تفکر توحیدمحوری که مکاتب الهی بر آن استوار است و نگاه ویژه‌ای به آسمان و بریدن از تعلقات دنیایی و هواهای نفسانی دارد، در تضاد جدی قرار دارد و لذا با اندکی تأمل می‌توان دریافت که اگر ملتی بخواهد نظامی مبتنی بر مبانی دینی و الهی بنیان نهد، نمی‌تواند در برخورد با تمدن غرب، تماماً آن را بپذیرد. روشنفکرانی مانند تقی‌زاده قبل از انقلاب از این دسته اول بوده‌اند. (مه‌دوی زادگان، ۱۳۸۷)

۳- دسته دوم؛ برخورد گزینشی با تمدن غرب:

این نظر بیان می‌کند که تمدن غرب خوبی‌هایی دارد و بدی‌هایی، و لذا در مسیر پیشرفت خود می‌توانیم از قسمت‌های خوب این تمدن استفاده کنیم و آن را به کار گیریم. این جریان، ذات و غایتی برای دستاوردهای مدرنیته قائل نیستند و می‌گویند که می‌توان بسیاری از دستاوردهای غرب را به خدمت مسلمین درآورد و از آن‌ها بهره برد.

شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان مثال بلندگو را می‌زنند:

«اگر وسیله ای پیدا شود، آن وسیله را می‌توان برای هدف‌های مشروع و نامشروع استخدام کرد، وسیله که بیچاره زبان ندارد، مانند بلندگو که کارش اینست که صورت را قوی می‌کند. آن بیچاره می‌گوید اگر ذکر خدا را بگوئی من قویتر می‌کنم، اگر کفر هم بگوئی من قویتر می‌کنم. رادیو فی حد ذاته ابزاری است که هر چه در پشت آن دستگاه گفته شود با برد زیادی تحویل می‌دهد اما زبان بسته هیچ می‌گوید که اینجا فلان تصنیف را بخوانید یا آیه قرآن را بخوانید؟ تلویزیون هم از همین قبیل است.» (مطهری، ۱۳۶۲)

بسیاری از متفکرین اسلامی معاصر این گونه می‌اندیشند و مخصوصاً در مواجهه با تکنولوژی این موضع را موضعی اصولی می‌دانند و موارد نادری را از دایره پذیرش خارج می‌کنند، و البته گزینش را در استفاده از کالاهای فرهنگی تجدد، سخت‌تر و جدی‌تر می‌دانند. این جریان فکری در سیر خود،



تلفیق‌کننده بخشی از مفاهیم غرب با دین است و هدف آن کمک به دین است. جریان مذهبی حوزوی و یا نزدیک به حوزه از این جریان هستند. شاید بتوان وضع فعلی جامعه ایران را حاصل مدیریت چنین تفکری دانست و البته در این مقاله بنابر این نیست که تحلیلی از این وضع ارائه شود.

۴- دسته سوم؛ نفی مطلق غرب:

اندیشه‌ای که جریان غرب ستیزی همه جانبه را در کشور تشکیل می‌دهد، بر این استوار است که غرب یک کلیت واحد است که نمی‌توان اجزایش را از آن جدا کرد و اگر ما، شروع به برخورد گزینشی با غرب کردیم، به مرور زمان کلیت غرب را باید بپذیریم و در سایر شئون هم که مورد گزینش ما نبوده است، باید به آن تن دهیم. سرسلسله این جریان در ۵۰ سال اخیر دکتر احمد فردید است. وی فلسفه غرب را تجلی نفس اماره می‌داند و می‌گوید:

«مسئله ما با یهودیت، کینه‌توزی نیست، مسئله راز است. یهودی از خاک کنده شده، آسمان هم ندارد و لذا با خدا و فرشتگان ارتباط ندارد و خدایش نفس اماره است... خدایش بانک و بانکداری است، این قوم ریشه ندارد، بی‌وطن است... این قوم است که بعد از کانت فلسفه غرب را در دست دارد.» (دیباچ) این جریان، دسته دوم را به نوعی ساده‌انگاری در فهم از غرب و مدرنیته متهم می‌کنند. استاد اصغر طاهرزاده که از حامیان و مروجان این تفکر هستند می‌نویسند:

«این اشتباه بزرگی است که غرب را به خوب و بد تقسیم کنیم، بلکه آن فکر و فرهنگ کل واحدی است که علمش به فرهنگش ختم می‌شود و تمدنش سر از جهان بینی‌اش در می‌آورد. هر گوشه‌ای را گرفتیم بقیه‌اش را هم گرفته‌ایم، زیرا غرب تکنیک نیست، فرهنگ است. یا باید چون ژاپنی‌ها تماماً غربی شد و دیگر هیچ؛ و یا باید به کمک انقلاب اسلامی، اسلامی شد و از خود شروع کرد و در نهایت تماماً از غرب برید.» (طاهرزاده، ۱۳۸۷، ۱۸۶)

همانطور که گفته شد، این جریان هرگونه تمتع از پیشرفت‌های غرب را حرکتی محکوم به شکست می‌دانند زیرا غرب را یک تمدن ظلمانی و در پی ارضای نفس اماره می‌دانند که هیچ تناسبی با توحیدمحوری در آن وجود ندارد. این جریان حتی اگر هم تجویزی در استفاده از کالاهای تجدد بنمایند، من باب *اکل میته* و در دوران گذار این امر را راهگشا می‌دانند و هیچ وجه حالت مطلوب مورد نظرشان شباهت یا تناسبی در هیچ سطحی با تمدن غرب ندارد. این دسته، رسالتی که بر دوش خود احساس می‌کنند این است که این نوع از غرب شناسی را در سطوح مختلف جامعه رسوخ دهند و همگان به این برداشت از غرب برسند، و آن وقت است که می‌توان دست به کار شد و به سمت تمدن اسلامی حرکت جدی کرد.



۵- راه چاره:

انقلاب اسلامی با ظهور خود به رهبری امام خمینی (ره)، سفرهٔ یک تئوری چهارمی را پهن می‌کند که اگرچه از لحاظی تازگی ندارد و در تاریخ اسلام تکرار شده ولی هیچگاه تئوریزه نشده بود. به نظر می‌رسد در تدوین الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت باید ابعاد مختلف این نظریه از اجمال به تفصیل برسد و این مسیر به پیش گرفته شود. این تئوری اگرچه رگه‌هایی از جریان دوم وسوم را در خود دارد و حضور متفکرین آن دو گروه، البته نه به صورت همه جانبه در آن مشهود است، ولی در بسیاری ابعاد، راه خود را از آن‌ها جدا می‌کند. در این مسیر، غرب نه به طور مطلق پذیرفته می‌شود و نه ستیز همه‌جانبه با آن پیشنهاد می‌شود.

این نگاه بیان می‌دارد که با آن که برآیند تمدن غرب و مخصوصاً در دوران امروزی، ظلمانی و شیطانی است ولی اساساً نفس امّاره قابلیت تمدن‌ساز بودن را ندارد و لذا حتماً روزنه‌هایی از حقیقت به روی این تمدن باز بوده و پرتوی از حقانیت را می‌توان در آن یافت. دکتر موسی نجفی در مخالفت با جریان سوم می‌نویسد:

«ما فرض می‌گیریم انسان فرهیخته‌ای معتاد باشد. این انسان فرهیخته یک اختراعی انجام دهد. ما باید بگوییم اختراعش در اثر اعتیادش است؟ یا بگوییم نه، اختراعش در اثر توانمندی‌اش است و اعتیادش آسیب شناسی اوست..... تمدن غربی را "توحش" می‌نامند که به حق همینطور است ولی آیا صرف سلطهٔ نفس امّاره و خیال می‌تواند تمدن ایجاد کند؟» (نجفی، ۱۳۹۰، ۲۳۰)

این نگاه دست به استخدام دستاوردهای تجدد می‌زند ولی این استخدام نمی‌تواند ساده‌انگارانه و بدون پیش‌فرض باشد. در حقیقت این جریان، از این حیث از دستهٔ دوم جدا می‌شود که برخورد سوپرمارکتی با غرب را نفی می‌کند حال آنکه متفکرین دستهٔ دوم چنین پیشنهادی می‌دهند. برخورد سوپرمارکتی به این معناست که صرفاً اینکه بتوان استفادهٔ خوبی از این کالا داشته باشیم، بدون در نظر گرفتن اولویت‌ها، نیازها، لوازم و عواقب فرهنگی و تأثیراتی که روی سبک زندگی و تفکر ما می‌گذارد، دست به گزینش بزنیم.

جریان چهارم با دو توشهٔ گران‌سنگ، که از قبل برای خود اندوخته به سراغ تمدن غرب می‌رود و برخی دستاوردهای آن‌را به استخدام خود در می‌آورد: *عزت اسلامی-ایرانی و هویت اسلامی-ایرانی*

۵-۱- عزت اسلامی-ایرانی

در نهادینه کردن عزت اسلامی-ایرانی در جامعه و به خصوص در سطح نخبگان، لاجرم باید نگاه ویژه‌ای روی تاریخ پرفراز و نشیب اسلام و علی‌الخصوص تشیع داشته باشیم. در مرور این تاریخ، با تمرکز روی دو دورهٔ اعتلای تمدن اسلامی یعنی *قرون اول تا پنجم قمری* و همچنین *پایان قرن هفتم*



تا پایان قرن یازدهم، می‌توان ترقی و رشد چشمگیر مسلمانان در این دو دوره را بازخوانی کرد و به داعیه‌دارانِ امروز تمدن اسلامی، این باور را عرضه کرد که اسلام در روزگاری توانسته است برفراز قله تمدن‌های آن زمان قرار بگیرد. در دوره اول اعتلا، زمینه‌های تجاری، صنعتی، علمی و صنعتی رشد فراوانی داشتند و در دوره دوم، این پیشرفت عمدتاً در زمینه‌های شعر، نقاشی، تاریخ غیر دینی، معماری، عرفان و هنرهای زیبا بوده است. در تبیین این نگاه به تاریخ لازم است که بسیاری از نگاه‌های شرق‌شناسانه که گذشته ما را عقب مانده و منحط ترسیم کرده‌اند، از متون و باورهای ما زدوده شود و این رویکرد صحیح و مستند، در نگاه تاریخی نخبگان و مردم جا باز کند.

۵-۲- هویت اسلامی - ایرانی

اما در مبحث هویت بخشی به مسلمین و به خصوص جامعه ایرانی، نقش فقها و علما بیشتر بارز است. در واقع، در این بخش باید نگرش عمیق و همه‌جانب‌های روی متون دینی و عقلانیت مبتنی بر وحی که در اسلام و به خصوص شیعه، روی آن تأکید زیادی شده صورت بگیرد. با شناخت هویت اسلامی-ایرانی خود، در حقیقت گام اول را برای دستیابی به آن بر می‌داریم. با تحقق این بخش است که فرد مسلمان در سلوک فردی و جامعه مسلمین در سلوک اجتماعی، با چشمی باز و آگاهانه حرکت می‌کنند و با تسلط بر منابع سرشار دینی که علما این نقش را بر عهده دارند، جلوی کج‌روی‌ها و استحاله‌ها گرفته می‌شود.

برای تحقق دو عنصر عزت و هویت، نظام تعلیم و تربیت باید تمرکز جدی و سرمایه‌گذاری ویژه‌ای نماید تا در آینده‌ای نزدیک، جوانان و نخبگان کشور، یا یک خودباوری و عمق معرفتی به طی مسیر سرعت دهند.

در حقیقت، عنصر عزت، یک عامل انگیزشی در حرکت است و عنصر هویت، یک عامل معرفتی است که وجود یکی، دیگری را تقویت می‌کند و نقصان و کم‌کاری در یکی، در به ثمر نرسیدن دیگری و در نتیجه افتادن در وادی افراط و تفریط مؤثر است.

با مسلح شدن به این دو سلاح، حالا می‌توان دست به گزینش زد و این گزینش فقط در سطح انتخاب و استخدام نیست بلکه گاهی تصرف در مفاهیم و ابزار مدرن هم رخ می‌دهد زیرا جامعه‌ای که عزتمندانه و آگاهانه با یک مفهوم جدید برخورد می‌کند، می‌تواند با تصرف و تحول این مفهوم مدرن، از عواقب آن در امان بماند و آن را در راستای اهداف خود به کار اندازد.

به طور مثال،

«در اولین تماس بین دنیای اسلام با غرب، مسلمانان متوجه فرهنگ و فلسفه یونانی شدند و اساساً علوم سایر حوزه‌ها را فعالانه و با نشاط خاصی که تمدن اسلامی در قرون اولیه ظهور اسلام داشته

است، به جهان اسلام عرضه کردند. این مسئله به فلسفه یونانی اختصاص نداشت؛ بلکه مسلمانان با شوق و طلب، علوم چینی، هندی و یونانی را نیز خواستار شدند و برای هر یک از این علوم در فرهنگ و تاریخ و تمدن خود جایی باز کردند و به توسعه و رشد آن مدد رساندند. «نجفی، ۱۳۹۰، ۱۴» (موسی نجفی، تمدن برتر، صفحه ۱۴)

این برخورد و پذیرش کاملاً با اختیار و آگاهانه صورت گرفت و هیچ گونه عقده کمتری و احساس حقارت از سوی مسلمین و یا زورگویی و فزون‌خواهی از طرف غرب در کار نبود. همچنین است استخدام مفاهیمی مثل مردم سالاری در دوران معاصر، و تصرف در آن که منجر به مردم سالاری دینی شده است که تئوری موفق و کارآمدی در نظر و عمل بوده است. در حوزه هنر، شهید آوینی سینما را "تکنیک شیطانی" می‌داند ولی با تصرف و تحول این تکنیک و پس از کسب معرفت و تجربه، موفق می‌شود آن را به استخدام خود در آورد و از "سینمای اشراقی" دم می‌زند. سرّ تبدیل تکنیک شیطانی به سینمای اشراقی در همین عزت و هویت است که چنین تصرفی را موجب می‌شود. (آوینی، ۱۳۶۷، با تلخیص)

در مواجهه با تکنولوژی، باید اعتراف کنیم که عملکرد و رویکرد مناسبی نداشته‌ایم و نوعی مرعوب بودن در برابر آن و فرهنگش، در میان مردم دیده می‌شود. تکنولوژی دو جنبه دارد: جنبه ایدئولوژیک و جنبه ابزاری. تلاش باید بر این باشد که جنبه ایدئولوژیک آن در تصرف ما در آید و بیشتر از شأن ابزاری برای آن قائل نشویم. البته در این نوع از گزینش و استخدام، شاید خیلی از تکنولوژی‌های موجود به کار ما نیاید و باید از صحنه زندگی ما حذف شوند چرا که تناسبی با اهداف و آرمان‌های ما ندارند. شناخت این تناسب یا عدم تناسب فقط در سایه همان بازیابی عزت و هویت میسر است.

نتیجه گیری:

مزیت نظر چهارم در این است که با وجود اینکه به هیچ وجه مقهور تمدن غربی نشده‌ایم و حتی با نگاه انتقادی بسیار تند و تیز به آن نگریسته‌ایم، از حقایقی که در این تمدن وجود دارد و عقلانیت جمعی که موجب بسیاری از دستاوردهای آن شده بهره برده‌ایم. به نظر می‌رسد تمدن اسلامی باید تمدنی باشد که ستون‌های آن را دوران اعتلای گذشته مسلمین و عقلانیت جمعی بشری سایر ملل و تمدن‌ها تشکیل می‌دهند.

فهرست مراجع:

وستفال، ریچارد. (۱۳۷۹). تکوین علم جدید. چاپ اول. عبدالحسین آذرنگ و رضا رضایی. تهران: طرح

نو

باترفیلد، هربرت. (۱۳۷۹). مبانی علم نوین. چاپ اول. یحیی نقاش صبحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

مددپور، محمد. (۱۳۹۰). آشنایی با آراء متفکران درباره هنر ج ۱. چاپ دوم. تهران: سوره مهر

Lamont, Corliss. (۱۹۷۷). the philosophy of humanism.

نجفی، موسی. (۱۳۸۷). پرسش از ماهیت مدرنیته در ایران. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات سوره مهر

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳) اسلام و مقتضیات زمان ج اول. چاپ نهم. تهران: انتشارات صدرا
طاهرزاده، اصغر. (۱۳۸۷). گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی. چاپ دوم. اصفهان: گروه فرهنگی المیزان، پردیس

نجفی، موسی. (۱۳۹۰). تمدن برتر. چاپ اول. اصفهان: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
خانه مشروطیت اصفهان

آوینی، سیدمرتضی. (۱۳۶۸). "ملاحظات در ماهیت سینما (۱)". فصلنامه فارابی، سال ۱۳۶۸، شماره
۱: صص ۲ و ۴ و ۷.

طاهرزاده، اصغر. (۱۳۸۹). محکمت و متشابهات دکتر سید احمد فردید (در ۱۸ اردیبهشت
۱۳۹۱) از: لب المیزان و lobolmizan.ir

